

واژه‌های از شاهنامه

چند ماه پیش استاد مینوی، "داستان رستم و سهراب" را که زیر نظرایشان در کمال خوبی و زیبایی چاپ شده است و همراه است با یادداشتهایی که موشکافی‌ها و باریک‌بینی‌ها و ژرف‌نگرشی‌ها و تردیدهای دانشمندان و ادیبانه استاد رامیرساند، و در آن جابجا، برزیر و زبر و واژه‌هایی زبر و زیرهایی بادست گذاشته شده است، تا ابهام و تردید در خواندن آن‌ها را، از اندیشه خواننده بسترد، برای من فرستادند و از من خواستند تا، اگر بتوانم، سطری چند در باره شاهنامه و برای بنیاد شاهنامه و چاپ در مجله "سیمرغ" بفرستم.

این نوشته را در "پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی" در اصفهان، به امید اینکه استاد مینوی نیز در آن کنگره باشند و از نظرایشان در این باره بهره ور شوم، و پس از آن برای مجله سیمرغ بفرستم خواندم، ولی ایشان در آن کنگره شرکت نکردند و از افادات ایشان محروم ماندم شماره دوم مجله سیمرغ هم زیر چاپ رفت و چاپ این مقاله در آن شماره دست نداد، از اینرو آنرا برای چاپ به پژوهشنامه موسسه آشیانی کلردم انسانی و مطالعات فرهنگی

یادداشتهای زیر درباره واژه "کنج" است که در بیتی که داستان "رستم و سهراب" با آن آغاز میشود آمده است.

اگر تند بادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج
 در این چاپ زیبای بنیاد شاهنامه روی واژه کنج، پیش یاضمه درستی گذاشته شده است (کنج) و همین، انگیزه نوشتن این مختصر گشت.

کنج را با کاف پیش دار تصحیح تازه‌ای یافتم و در خواندن این واژه بدین ریخت شک کردم و چون به بخش "توضیح و شرح لغات" همین داستان نگاه کردم، دریافتم که خود استاد و یاران "بنیاد شاهنامه" نیز در خواندن این بیت بدین شکل، شک داشتند، چه در شرح این بیت می‌نویسند: "گویا

می خواهد بگوید که هرگاه باد تند نا موافقی از گوشه‌ای بوزد که موجب زیانی شود "

این شک بجا بوده است چه در این صورت کُنْج در این بیت یعنی گوشه‌ای یا کُنْجی و به سخن دیگر ، اسمی نکره بجای نامی معرفه بکار رفته است و این از فردوسی به دوراست و سزاوار سخن سرای نامی توس نیست که بجای " اگر تند بادی از کُنْجی بر آید " بگوید " اگر تند بادی از کُنْج بر آید " .

نمی‌توان باور کرد که فردوسی داستان رستم و سهراب را که از زیباترین داستانهای شاهنامه است با چنین مصراع سستی آغاز کرده باشد (اگر آن را اینچنین بخوانیم) در صورتیکه مصرع دوم همین بیت بخاک افکند نارسیده ترنج .

و بیت‌های دیگر پس از آن :

ستمکاره خوانمش ار دادگر هنرمند گویمش ار بی هنر

اگر مرگ دادست بیداد چیست؟ ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر ترا راه نیست

که در آمدی بر این داستان است از این دست نیست ، همه بلند و رسا و شیوا و در منتهای توانائی و زیبایی زبان است و از همان آغاز ، چنانکه داستانی رسا و داستان‌سرایی توانارا سزد ، شنونده را در حالتی مناسب و هم‌آهنگ با تأثراتی که پس از شنیدن همه داستان بوی دست میدهد میگذارد ، پیش بینی شنیدن داستانی غم انگیز و جهان‌گداز را میکنند که در آن جوانی نورسیده کشته میشود . بجای شادمانی از پیروزی ، سوگواری است ، خود را بندی سرنوشت خویش می بیند بیداد جهان - مرگ - را ، بناچار ، باید داد بداند و بر آن گردن نهد و شکیباً باشد . دیگر اینکه بادها همیشه به سویی یا به جایی منسوبند و یا صفتی نوع آنها را می‌رساند ؛ باد شمال ، باد جنوب ، باد دریا ، باد کوهسار ، باد کویر ، باد شهریار ، گیلپوز ، (بادی که از گیلان می‌وزد) باد سام ، باد گرم ، باد سرد ، باد سفید ، (در آذربایجان) باد دمان ولی هیچگاه باد کُنْج بکار نرفته است .

افزونی را ، " کُنْج " برای درپناه بودن از " تند باد " و سرما و برف

و باران و بوران و مانند اینهاست و مردم به کُنْجی میروند تا از این گونه آسیب‌ها رنجی به آنها نرسد. آمدن یا وزیدن باد، یا تندباد از کُنْجی (یا کُنْج .)، کار بردی در زبان فارسی ندارد و دست کم، میتوان گفت فردوسی در هیچ جای دیگر شاهنامه بکار نبرده است .

با اینکه ولف در "واژه‌نامه شاهنامه"^۱ خود، کُنْج و کُنْج و کُنْجی (کُنْج + یای وحدت) و کُنْجی (دوم شخص از گنجیدن) را با هم آمیخته است، باز چون بس آمد و معنی‌های مختلف هر واژه را داده است میتوان آنها را یافت و کار برد آنها را دید .

طبق این واژه نامه، که با در نظر گرفتن شاهنامه های چاپ وولرس و مول وکلکته فراهم شده است، واژه‌های "کُنْج" و "کُنْج" نه بار در شاهنامه به کار رفته است. شش بار "کُنْج" (که یک بار آن در چاپ وولرس به شکل کُنْج آمده است)، دوبار کُنْج + ی (= کُنْجی) (که یک بار آن در چاپ کلکته بصورت "کُنْجی" آمده است) و یک بار "کُنْج" + ی (= کُنْجی) (در همه چاپها). "کُنْج" به Winkel, Ecke = گوشه، کُنْج و "کُنْج" به Ort, Roum, Winkel جا، مکان، گوشه، کُنْج معنی شده است.^۲ این است آن بیت‌ها .

- (۱) همه دشت با باده و نای بود بهر کُنْج^۳ صد مجلس آرای بود
 (۲) تو گفتی که ابری برآمد ز کُنْج^۴ ز شنکرفا بیرونک^۵ زد بر ترنج
 (۳) اگر تند بادی برآید ز کُنْج^۶ به خاک افکند نارسیده ترنج

(1) F. Wolff: Glossar zu Firdosis Schahname Berlin 1935.

(۲) نک. واژه‌نامه ولف . ص ۶۶۵ و ۷۳۵ .
 (۳) ولف . زیر واژه گنج gunj ، ۷۰ ، ۱۷۱۶ . شاخیم (شاهنامه چاپ بروخیم) ص ۲۲۵ ، بیت ۱۷۱۶ .
 (۴) ولف . زیر واژه کُنْج gunj ، ۱۱ ، ۶۹ . شاخیم ص ۳۰۴ بیت ۶۹ .
 (۵) ظاهراً " . بیرنگ .
 (۶) ولف . زیر واژه گنج gunj ، ۱۲c ، ۳۰ . شاخیم ص ۴۳۳ بیت ۳ .

- (۴) به هرکنج^۱ برسیداستاده بود
 (۵) ببايد شدن تا بدان روی چین^۲
 (۶) ز گیتی یکی کنج^۳ آمارا بس است
 (۷) کمین گاه کرداندر آن کنج^۴ کوه
 (۸) چو آگاه شد دخت مهرک بجست
 (۹) به کنجی^۵ نشسته است بازندواست
 میان همه سرو آزاده بود
 گرایدون که کنجی^۶ به روی زمین
 که تخت مهی را جزا ما کس است
 بیامد سوی رزم خود با گروه
 شدا زخوان مهرک به کنجی^۷ تشست
 از امید گیتی شده پیرو سست

با بررسی این بیت هادرمی یا بیم که این واژه در بیت های شماره ۱ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ بایستی "کنج" خوانده شود یعنی گوشه ، در بیت پنجم ظاهراً "کنجی" فعل است از مصدر گنجیدن ، یعنی اگر میخواهی به روی زمین بکنجی و جایی روی زمین داشته باشی باید بدان سوی چین بروی .

اما در بیت دویم و سیم از این نوع نیست ، کنج اسمی است معرفه و باید نام ویژه جایی باشد که باد و ابراز آن ناحیه به سوی ایران و جای وقوع این داستان می وزد و می آید .

من این واژه را کنج با کاف زبرداری میخوانم و آن را گونه دیگری از گنگ (گ < ج) میدانم . گنگ و پس کنج ، از دیرباز در ادب ایران و یا کتابهایی که در باره این سرزمین پرداخته اند خود نمائی میکند . در آغاز نام جایی در کشور سفد بوده که کوه و رود نزدیک آن هم به همین نام خوانده میشده است و

ژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- (۱) ولف : زیر واژه گنج gunz ، ۱۲d ، ۱۱۳ . شاخیم ص ۵۲۹ بیت ۱۱۳ .
 (۲) نسخه بدل : ببايدت رفتن به دریای چین .
 (۳) ولف : زیر واژه گنج gunz ، ۱۳c ، ۱۴۴۰ (e) شاخیم ص ۱۰۴۴ بیت ۱۴۲۷
 (۴) ولف : زیر واژه گنج gunz و هم زیر واژه کنج kunz ، ۱۴ ، ۸۶۱ ، شاخیم ص ۱۴۹۱ بیت ۸۵۰
 (۵) ولف : زیر واژه گنج gunz ، ۲۱ ، ۵۷۳ ، شاخیم ص ۱۹۵۱ بیت ۵۵۹
 (۶) ولف : زیر واژه کنج kunz ، ۲۲ ، ۱۹۶۰ (e) شاخیم ص ۱۹۷۴ بیت ۱۹۴
 (۷) ولف : زیر واژه گنج gunz ، و کنج kunz ، ۴۲ ، ۳۵۳ (e) شاخیم ص ۲۵۸۶ بیت ۲۵۱

پس از آن این نام به همه کشور سغد داده شده است .

دراوستا، در بند ۵۴ و ۵۷ آبان‌یشت به واژه "کنگ" که ظاهراً نام کوهی است بر میخوریم!

در بند ۵۴ توس تهم (=دلیر) از اردویسورانهیت آیفت میخواهد که برپسران ویسه^۲، درگذر خشر سوک کنگ بلندایزدی، پیروز شود و کشورهای تورانی را براندازد. اردویسورانهیت (بند ۵۵) او را کامیاب میسازد. و این آیفت را بدو میدهد.

(۱) برای متن اوستای هردو بند نک . . اوستای چاپ وسترگارد ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

(Zendavesta or the religious books of the Zoroastrians ed....by N.L. Westergaard vol. I Copenhagen 1852-54).

و نیز اوستای چاپ گلدنر ج ۲ ص ۹۰ (Avesta, the sacred books of the Persis edited by Karl F. Geldner. Stuttgart 1889).

و برای ترجمه آن به (Avesta, die heiligen Bücher der Parsen. von Fritz Wolff. Stuttgart 1910)

و (The Zend-Avesta II, by J. Darmesteter, Oxford 1883. SBE. XXIII).

و نیز برای متن اوستائی و ترجمه فارسی نک. "یشت‌ها"، ج ۱، گزارش پورداود ص ۲۵۴-۲۵۷.

(۲) در شاهنامه نام پسران ویسه آمده است.

(3) āat him jaiḍyat: avat āyaptəm dazdi mē vañuhi səvište arədvī sure anāhite yaṭ ba-vāni aiwi vanyā aurva hunavo vaēsakaya upa dvarəm xšaθro sukem apanō-təməm kañhaya bərəzaintaya ašavanaya, yaθā azəm nijanāni tuiryanəm dahyunəm.....

دربند ۵۷. پسران چالاک ویسه درگذر خشر سوک کنگ بلند ایزدی
برای اردویسورانهیت قربانی میکنند و از او میخواهند^۱ (بند ۵۸) که این آیف
را بایشان بدهد که برتوس تهم پیروز شوند و کشورهای ایرانی را براندازند. بند
(۵۹) اردویسورانهیت آنان را کامیاب نمیسازد.

در شاهنامه بیش از چهل بار به نام کنگ و چند بار به کنگدز و بهشت
کنگ، برمیکوریم. شاهنامه‌هایی که "ولف" آنها را برای پرداختن واژه‌نامه خود
بکار گرفته است همه این واژه را کنگ نوشته‌اند و بناچار ولف هم آن را زیر کاف
آورده است. بدل ساختن کنگ رابه کنگ باید کار نسخه برداران و تحت تأثیر نام
رود کنگ هندوستان و کارزمانهای متاخر که کاف را در نوشتن با دو سرکش از کاف
جدا ساخته‌اند، دانست. این نام همه جابرای جایی یا کوهی یا رودی در شمال
شرقی ایران، آنسوی رود و خش (= جیحون) یا سرزمین افراسیاب و تورها و به سخن
دیگر "سغد" بکار رفته است و هیچ پیوستگی با "کنگ" هندوستان ندارد و شکل
دیگر آن "کنج" است (ج، گ).

اینک چند بیت که در آنها کنگ برای نام شهر بکار رفته است؛ از داستان

سیاوش؛

بفرمود تا کوس با گرنای
بخارا و سغد و سمرقند و چاج
زدند و فرو هشت پرده سرای
تهی کرد و شد با سپه سوی کنگ
سپنجاب و آن کشور و تخت عاج
بهبانه نجست و فریب و درنگ

ص ۵۷۳ بیت ۹۲۵

رتال جامع علوم انسانی

(1) tam yazənta aurva hunavō vaēsakaya upa
dvarəm xsaθro sukəm apanō-təməm kañhaya
bərəzaintaya ašavanaya..... āat him jaiθ-
yən avat ayaptəm dazdi nō, vañuhi səvište
arədvī sūre anāhite, yaṭ bavāma aiwi-vanyā
taxməm tusəm raθaēštārəm, yaθa vaēm nijanā-
ma airyanam dahyunām.....

- به خوردن نشستند با یکدیگر
برفتند با خنده و شادمان
چنین تا رسیدند نزدیک کنگ
- سیاوش پسر گشت و پیران پدر
به ره برنجستند جایی زمان
که آن بود خرّم سرای درنگ
ص ۵۹۶ بیت ۱۳۵۱
- کنون بر گشایم در داستان
زکنگ سیاوخش گویم سخن
- سیاوش سپه را سراسر بخواند
بسیچیده بنشست خنجر به چنگ
- درختی زکینه به نوبی بگشت
ص ۶۱۷ بیت ۱۶۹۸
- شهنشه (= افراسیاب) چو از کنگ بیرون کشید
سپه را ز تنگی به هامون کشید
- تهمتن نشست از بر تخت او (= افراسیاب)
به خاک اندر آمد سربخت او
.....
- ز ایوان همه گنج او باز جست
غلامان و اسب و پرشیتندگان
یکایک زهر سو به چنگ آمدش
از داستان کی خسرو:
- فرستاد هر سو فرستادگان
که زی درگه آیند با ساز جنگ
- بگفتند با وی یکایک درست
همان ناموز خوش رخ بندگان
بسی گوهر از گنج کنگ آمدش
- به نزد بزرگان و آزادگان
که داریم آهنگ زی شاه کنگ
- ص ۶۴۸ بیت ۲۲۵۳
- ص ۶۵۰ بیت ۲۲۸۶
- ص ۶۸۹ بیت ۱۴۱
- ص ۱۲۷۱ بیت ۲۵۲۶
- در دو جا نیز به دریای کنگ (= رود کنگ) و "آب کنگ" بر میخوریم که باز با سرزمین افراسیاب و داستان جنگهای ایران و توران پیوستگی دارد.

چو بشنید بد گوهر افراسیاب
 شد از باختن سوی دریای کنگ
 که شد طوس ورستم بر آن روی آب
 دلی پرزکینه سری پر ز جنگ
 ص ۷۰۹ بیت ۴۹۳
 ز در بند دز تا در آب کنگ
 درفش است و پیلان و مردان جنگ
 ص ۸۰۰ بیت ۵۱۱

("در آب کنگ" نسخه بدل است . متن = درازای سنگ ؟)

و چند بار به "کوه کنگ" ؛ از پیغام افراسیاب به کیخسرو :

تو این کین به گودرز و کاووس مان
 نه زان گفتم این کز تو ترسان شدم
 که پیش من آرند لشکر دمان
 و گر پیر گشتم هراسان شدم
 همه ریگ دریا مرا لشکرند
 هر آنکه که فرمان دهم کوه کنگ
 چو دریا کنند ای پس روز جنگ

ص ۱۲۹۴ بیت ۴۳۱

چو کار سیاوش فرامش کنی
 برادر بود جهن و جنگی پشنگ
 نیا را به توران سیاوش کنی
 که در جنگ دریا کند کوه کنگ

ص ۱۲۹۴ بیت ۴۳۸

و در این بیت به استعاره کوه کنگ برای اسب اسفندیار بکار رفته است .

یکی ژنده پیل است بر کوه کنگ
 اگر با سلیح اندر آید به جنگ

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ص ۱۶۸۳ بیت ۳۲۹۷

کنگدز .^۱

کنون بشنو از کنگدز داستان
 که چون کنگدز در جهان جای نیست
 بدین داستان باش همداستان
 بر آن سان زمینی دلارای نیست
 بسی اندر ورنجها برده بود
 که آن را سیاوش بر آورده بود
 ص ۶۱۸ بیت های ۱۷۱۷ و ۱۷۱۸

(۱) در واژه نامه ولف باید زیر واژه های کنگدز و گنگدز نگاه کرد . رویهم
 ۱۶ بار بکار رفته است .

بهشت کنگ^۱ . (داستان کیخسرو)

بباشد به آرام ببهشت کنگ

ص ۱۳۱۸ بیت ۸۹۵

برفتند از آن سوی ببهشت کنگ

ص ۱۳۱۸ بیت ۸۹۹

در نوشته‌های باز مانده به زبان پارسیگ (پارسی میانه، پهلوی) نیز در چندین جا به نام کنگدز بر میخوریم که همه با سیاوش و افراسیاب و سرزمین توران و خوراسان (= مشرق) پیوستگی دارد، از آن‌ها میتوان این کتابها را نام برد.

دینکرد، چاپ مدن^۲ جلد ۲ کتاب هفتم ص ۵۹۸ س ۱۵ و چاپ سنجانا^۳ ج ۱۳ کتاب هفتم ص ۱۵ (متن پهلوی) ۳۸ و ترجمه موله از این بخش^۴.

روایات پهلوی^۵، ص ۱۵۹ فصل ۴۹^۱ با پیشگفتار تهمورس دینشاجی انکلساریا^۶ بندهش، چاپ عکسی دستنویس TD2 با پیشگفتار تهمورس دینشاجی انکلساریا^۶ ص ۱۹۸ س ۰۹ و چاپ های دیگر آن.

- (۱) نولدکه Noldeke، به درست کنگ را Kang با کاف مینویسد و آنرا با کنگ بهشت یکی میدانند. نگ. Grundriss der Iranischen Philologie B. II, IV. Das Iranische national Epos von Th. Noldeke ۱۷۵ و واژه نامه ولف.
- (۲) D.M. Madan: The Pahlavi Dinkard II, Bombay 1911.
- (۳) D.D.P. Sanjana: The Dinkard XIII, London 1912.
- (۴) M. Molé: La legende de Zoroastre, Paris 1968.
- (۵) B.N. Dhabhar (ed.) The Pahlavi Rivayat, Bombay 1913.
- (۶) T.D. Anklesaria: The Bundahishn (TD.2) Bombay 1908.

دانا و مینوی خرد، پرسش بیست و ششم، بند ۵۸ و ۶۲، چاپ ت. د. انکلساریا
ص ۹۲.

زند و هومن یشت، ص ۱۷ س ۴ چاپ کیخسرو آذربد دستور نوشروان و
نیز صفحه‌های ۶۱ و ۷۵ ترجمه صادق هدایت.^۲
مارکوارت شرق‌شناس بنام آلمانی گزارنده نامه پهلوی "شهرستانهای
ایران" در باره سمرقند مینویسد.^۳

"سمرقند، در اینجا، بنظر میاید که همان شهر داستانی کنگه
Kañ(h)a باشد، بهشت وار جایی مانند ایرانویج....."

کنگ Kañ(h)a نخست، در سده دویم پیش از میلاد، در چاچ
(= تاشکند) جای داشته‌است. در گزارش چانگ کین Čang k'ien (سردار
چینی)، کنگ کو Kang Ku نام رسمی سرزمین ایرانی (سکایی چاچ بوده است
در سده نخست پیش از میلاد پس از بیرون کردن Goat-si از سغد و گسترش
قلمرو کنگ کو تا این سرزمین، نام کنگ کو و سپس کوتاه شده آن، کنگ،
برای سغد و پایتخت آن سمرقند بکار رفته است....."

پژوهش‌های ژرفا و در باره کنگ داستانی و نسبت آن به سمرقند و
سغد را در کتابهای دیگرش نیز میتوان یافت چون "ایران‌شهر" موسی خورناتسی

(1) T.D. Anklesaria: Danak-u Mainyoi Khard, Bombay 1913.

(2) K.A.D. Noshervan: The Pahlavi Zand-i-Vohuman Yasht with translit. & transl. into Gujrati (Poona 1899) ... زند و هومن یسن ... چاپ سوم تهران، امیرکبیر ۱۳۴۲.

(3) A Catalogue of the Provincial Capitals of Ēranshahr (Pahlavi text, version and commentary by J. Markwart edited by G. Messina Roma 1931.

که وی آنرا گزارده و شرح کرده است.^۱
 دیگر "تاریخ سنگبشته‌های ترکی کهن"^۲ که فصلی مشبع در باره سغد دارد و در پرداختن آن از منابع چینی استفاده کرده است. در این کتاب^۳ به نقل از Ts'ien Han-šü کنک کو K'ang-kiü (سغد) به پنج کشور پادشاهی تقسیم شده است که نخستین آنها Su-hiai (با اصطلاح کهنه‌تر = su-git = Sغد؟) و پایتخت آن Su-hiai-čing است که در T'ang-šü با شهر Ši یا Kia-ša یا Kié-šuang-na یعنی "کش" یکی دانسته شده است (سنج ابن‌الفقیه: "السغد و هوکسن")^۴
 سدیگر کتاب "وه رود و ارنگ" که پژوهشهایی است درباره سرزمینهای داستانی و تاریخی شرق ایران که در جاهای مختلف آن از کنک و کنگدز و کنک کو یاد شده است (نک. فهرست پایان همو)

و همچنین در کتابهای دیگرش.
 در همه کتابهای جغرافیا و المسالک و الممالک^۵ هایی که پس از اسلام نوشته شده است به نام "کنج" در ترکیب با -ده، -رستاق، -رود، -کث، -آباد و جز آن بر میخوریم.
 در معجم البلدان یا قوت این نامها آمده است.

(1) Êrānšahr, nach der Geographie des ps. Moses Xorenac'i. Mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen. Berlin 1901.

(2) Die Chronologie der altturkischen Inschriften. 1898.

(3) ص ۵۷. (4) Wehrot und Arang, Untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen Landeskunde von Ostiran, Leiden 1938.

(5) تصحیح F. Wüstenfeld چاپ لیپزیک. ۱۸۶۹، ج ۴، ص ۳۰۸.

کنجرود: "قریه علی باب نیشابور"
 کنجر ستاق: عمل کبیر بین ناحیه باذغیس و مروالرود و من هذه الناحیه بغشور
 و پنج ده. قال الاصطخری، و اکبر مدینه بکنج رستاق، ببینه.
 (کنج رستاق نخست را با پیش و دویمی را با "زبر" ضبط کرده است).
 کنجکان (بافتح): قریه کانت با علی مدینه مرو.....
 در "صوره الارض" کنجده ولایتی است از ماوراءالنهر و سبانیکت کرسی آن است.
 کنجراک و کنج رستاق نیز از شهرهای همین نواحی است.
 در "حدودالعالم" کنجده از قرا ماوراءالنهر است. بون شهرکی است از قصبه
 کنج روستای^۵ کنجکت و فرنکت دو شهرست میان رود و میان استیخن نهاده
 (از نواحی ماوراءالنهر).

مسعودی در مروج الذهب کنجده را نام آتشکده‌ای میداند که سیاوش
 هنگام اقامتش در شرق چین در نزدیکی "برکند" ساخته است
 در کتاب "ترکستان" بار تولد نیز به نام کنجده^۶ بر میخوریم.
 در المسالك و الممالک^۷ در فصل "الطریق من مروالشاهجان الی
 طخارستان"، ابن خردادبه، کنجاباد را شهرکی میداند میان اسراب و طالقان که
 با هر یک شش فرسنگ فاصله دارد.

- (۱) چاپ لیدن ۱۹۳۹ ج ۲ ص ۵۱ و ۵۲. فرنگی
- (۲) همو ص ۵۰۷
- (۳) همو ص ۴۰۷
- (۴) انتشارات دانشگاه تهران، کوشش دکتر منوچهر ستوده ص ۱۱۸.
- (۵) همو ص ۹۳ (از شهرهای خراسان) متن کنج روستای، ظاهراً "باید کنج
 روستای باشد، سنج. کنج رستاق در بالا.
- (۶) همو ص ۱۰۷ زیر نویس مولف = گنجکت؟
- (۷) چاپ P. de Courteille و Barbier de Meynard. ج ۴ ص ۷۴.
- (۸) ترجمه کریم کشاورز از انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۵۲ ص ۳۹۲، متن =
 کنجیده.
- (۹) چاپ هلند ۱۸۸۹ ص ۳۲.

گفته^۱ او در کتاب الخراج قدامة بن جعفر^۲ تایید میشود؛
 کنجا باد از قراء طالقان است، میان اسراب و طالقان افتاده، با شش
 فرسنگ فاصله میان آن قریه و هر یک از آن دو شهر
 ثعالبی^۳ از کنگدز یاد میکند و آنرا ساخته^۴ افراسیاب میداند ولی بیرونی^۳
 آنرا ساخت کیکاوس یا جم دانسته است.
 طبری هم از شهری بنام " کنگدز " از کرده‌های کیکاووس یاد میکند
 که باید تحریفی از " کنگدز باشد " ^۴
 درغرر اخبار ملوک الفرس^۵ و مجمل التواریخ و القصص^۶ نام بهشت کنگ
 رفته است.

چنانکه دیدیم نه تنها کنگ (= کنج) نامی است که از دیر باز برای کشور
 سغد بکار رفته است بلکه همه جاهایی که کنگ یا کنج نیز پاره^۴ از نامشان بوده در
 این کشور جای داشته اند.

حال اگر مصراعى را که سخن بر سر آن است یعنی .
 " اگر تندی بادی بر آید ز کُنْج " بخوانیم . " اگر تندی بادی بر آید ز کُنْج " سستی
 و ابهامی که در آن بنظر میرسد از میان میرود و سخنی میشود متناسب با بیت‌های
 دیگر و هم سنگ آنها با معنایی اینچنین .
 اگر تندی بادی از سوی کنج (یا کنگ یا سغد) بوزد ترنج نارسیده را به خاک می افکند .
 واگر، چنانکه گذشت، به خاک افکند، شدن ترنج نارسیده، اشاره‌ای به کشته شدن
 سهراب باشد (که چنین هم هست) ، برآمدن تند باد از کنج (= کنگ) هم میتواند

رتال جامع علوم انسانی

- (۱) پیوست المسالك و الممالک ابن خرداد به ص ۲۱۰ .
- (۲) غرر اخبار ملوک الفرس، پاریس ۱۹۰۰ ص ۲۲۹ .
- (۳) تحقیق ماللهند، حیدرآباد ۱۹۵۸ ص ۲۵۹ .
- (۴) تاریخ طبری تصحیح بارث و نولدکه چاپ هلند ۱۸۸۲ - ۱۸۸۱ بخش ۱ ج ۲ ص ۶۲ . " ان کیکاوس امر الشیاطین فبنواله مدینه سماها کیکدر .
- (۵) چاپ پاریس ص ۲۲۹ .
- (۶) تصحیح بهار تهران ۱۳۱۸ ص ۴۶۲ (متن = بهشت کنگ) .

اشاره‌ای به آمدن سپاه افراسیاب باشد که از کنگ (سغد، توران) به سوی ایران می‌آیند!
کنج در بیت دیگری از شاهنامه، که در آغاز این گفتار از آن یاد شد
و در شمار بیت‌هایی است که این واژه در آنها بکار رفته است، به همین معنی است
و باید با زبر خوانده شود.

تو گفتی که ابری بر آمد ز کنج ز شنگرف بیرنگ زد بر ترنج
همچنین در این بیت مسعود سعد سلمان باز این واژه کنج است نه کُنج، و بهمان
معنی:

شاخ خمیده چو کمان بر کشید سرما از کنج کمین بر گشاد^۲
از باد و سرمای آزار رساننده شمال (اپاحتر) و تنفری که ایرانیان از آن داشته‌اند،
در ادب ایران، از زمانهای کهن یاد شده است:
در اردیبهشت یشت چنین آمده است. "ای باد شمال گم شو، ای
باد شمال نابود شو".^۳

در ویدوات، آنجا که سخن از آفرینش کشورهاست^۴، نخستین و بهترین
سرزمینی را که هرمزد می‌آفریند ایرانویج است بر کنار رود دایی تی و اهریمن به
جادویی و پتیارگی در آن رود و در آن سرزمین مار و زمستانهای (دراز) سرد ده
ماهه پدید می‌آورد، سرد برای آب، سرد برای زمین و سرد برای درختان.

(۱) تشبیه آمدن سپاه به تلد در شاهنامه زیاد است، چون:

بگردار آتش دلش بر دمید چو باد دمان لشکر اندر کشید

شاهنامه بروخیم ص ۳۹۳ بیت ۲۲۵.

(۲) دیوان، تصحیح رشید یاسمی تهران ۱۳۱۸ ص ۱۱۶ س ۱۷ در قصیده‌ای
به مطلع.

باد خزان روی به بستان نهاد کرد جهان باز دگرگون نهاد

(3) ... vatō pourō apāxtara apa-dvarata
vatō pourō apāxtara apa-nasyata.

یشتها ج ۱ پورداود. ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

(4) Sacred Books of the East IV, Zend-
Avesta I. ص ۴ و ۵.

منوچهری هم‌اشاره‌ای به وزیدن باد خنک از جانب خوارزم دارد^۱ ناگفته نماند که اسدی طوسی در "لغت فرس" خود، کُنْج (با کاف پیش دار) را بمعنی " پیغوله " گرفته و همین بیت فردوسی را برای آن شاهد آورده است و بهرآینه اشکالِ بکاربردن اسمی نکره بجای نامی معرفه بجاست. اما " لغت فرس" واژه نامهای که همه واژه‌ها یا بیشتر واژه‌های زبان فارسی را دربرداشته باشد نیست، بلکه تنها در آن، واژه‌های مشکل زبان فارسی گردآوری شده است و بخش بزرگی از آن، واژه‌هایی است که شاعران ماوراءالنهر و خراسان از گویش‌های محلی در شعرهای خود آورده‌اند و چه بسا که تنها یکبار در ادب فارسی دیده شده و آنهم در همان بیتی است که درین واژه نامه بشاهد آورده شده است.

فایده دیگر این واژه نامه این است که واژه‌ها با حرف آخر و قافیه وار مرتب شده است اگر واژه‌ای معمولی و متداول هم اتفاقاً "درجزء این واژگان آمده باشد شاید واژه‌ای باشد که در بیتی یا قطعه‌ای با واژه یا واژه‌های مشکل دیگری هم قافیه شده و مولف، یاری شاعران قافیه جورا، با آنها آورده باشد.

در این واژه‌نامه به واژه‌ها شکل داده نشده و زیر و زبر حروف هر واژه نیز چنانکه معمول لغت نویسان است، پس از آن واژه یاد نشده است. اگر اسدی این واژه را در بیت یاد شده فردوسی کُنْج (با پیش) خوانده باشد ناچار " گوشه " را برای آن معنی مناسبی ندانسته و از اینرو آن را به عنوان واژه‌ای شاز و نادر گرفته و در واژه نامه خویش در آورده و معنی پیغوله را از سیاق عبارت برای آن ساخته و به زبان فارسی اهداء کرده است اما این واژه (کُنْج) در شماره واژه‌هایی هم قافیه مانند. سکنج (قافیه با رنج، در شعری که بشاهد آورده است) خنج، فنج، نشکنج (قافیه با نارنج)، آرنج، یغتنج، آگنج، آهنج، الفنج، لنج، شنج، غنج

- (۱) باد خنک از جانب خوارزم وزان است. دیوان به کوشش دبیر سیاقی
تهران ۱۳۴۷ ص ۱۴۷.
- (۲) لغت فرس - بکوشش دبیر سیاقی از روی نسخه چاپ هنر تهران ۱۳۳۶
ص ۲۲.

آورده شده است. چرا ما آنرا گنج (با زیر) نخوانیم، گر چه در هر دو حال معنی پیغوله و پیغله برای آن ساختگی است.

شاید لازم باشد چند کلمه هم در باره کلمه قافیه مصراع دوم یعنی "ترنج" بگویم: اگر چه در بسیاری از واژه‌نامه‌ها ترنج را با دو پیش ضبط کرده‌اند ولی ترنج بازای زبرداری زبانزد خاص و عام و بسیار درست است و نارنج و ترنج میگویند اگر چه ترنج (با دو پیش) نیز نمیتواند غلط باشد.

به نظر من واژه ترنج یا از دو جزء ترش و ننگ (علامت نسبت) ساخته شده است (ترشنگ) و با افتادن "ش" ترنگ و ترنج شده است و یا از دو جزء تور (= وحشی) و -نگ (نسبت) = تورنگ < ترنگ > ترنج (سج خود واژه نارنج = نار + نگ) ! شاید این واژه در آغاز صفتی برای نارنج بوده است. نارنج ترنج (با کسره اضافه میان دو واژه) یعنی نارنج ترش یا نارنج جنگلی و وحشی در برابر نارنج اهلی و پرورش یافته و بعداً "به نوعی از آن اطلاق شده است.

ترنج (با دو پیش) نیز با قانون همسان شدن واکلهای یک واژه در زبان (assimilation) بوجود آمده است و چنانکه گذشت نمیتواند غلط باشد.

اترج که نام یکی از مرکبات بسیار ترش است نیز همین واژه است.

Torang > toranj > toronj > otronj > otroj

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی